

بررسی دو رساله سیاسی عصر مشروطه، یعنی «تنبيه الامه» اثر ميرزای نايینی(ره) و «مقيم و مسافر» اثر حاج آقا نورالله اصفهانی(ره) از بسياری جهات حساس و پراهميت است. يکی از اين وجوه اهميت در آنست که جنبه قدرتمند و پررنگ آزاديخواهی اين دو اثر و اصولاً ابعاد آزاديخواهی در منظر مشروطه‌خواهان نجف آشکار گردد. وجود ديده‌گاه خاص اين دو رهبر و متفکر نهضت مشروطه مبنی بر وجود «دولت قدر مقدور» و دفع افسد باعث گرديد که برخی مرزها و بنيادهای اصولی آنها را نادیده گرفته و در تعيين وجوه اشتراك و افتراق اندیشه اين دو عالم مشروطه‌خواه و آزادی‌طلب با ساير نحلّه‌ها و گرايشهای فکری آن عهد و روزگار و حتی تفاوت اين دو نفر و رساله‌هايشان با يکديگر دچار ابهام و اختلاط شوند. دکتر موسی نجفی در سخنرانی خود به اين موضوع پراهميت از تاريخ انقلاب مشروطيت از زاويه‌های گوناگون پرداخته است که سطور زير حاصل آنست. اميد آنکه مورد توجه و تامل خوانندگان ارجمند زمانه قرار گیرد.

بخش نخست

مقدمه بحث ارتباط جريان‌شناسی تاريخی با مساند سياسی روز

اين بحث راجع به دو کتاب تنبيه الامه و تنزيه الملة از آثار علامه نايینی و مقيم و مسافر نوشته آيت الله حاج آقا نورالله اصفهانی است که هر دو از علمای مشروطه‌خواه هستند و در جرگه علمای آزاديخواه قرار می‌گیرند. چرا اين کتابها را انتخاب کردیم؟ وقتی به جريان‌شناسی‌ها و جناح‌بنديهای سياسی امروز نگاه می‌کنيم گروه مشروعه‌خواه به رهبری آيت الله شيخ فضل الله نوری با يکی از جناحهای روز منطبق می‌شود. و جريانهای ديگر سياسی، مرحوم نايینی و ديگر علمای مشروطه‌خواه را به عنوان پيشينه تاريخی خود ذکر می‌کنند. در اين خصوص، بايد به دو نکته توجه داشت: نخست اينکه آیا به واقع جناحهای موجود سنخيت، رابطه و نسبتی با گذشته تاريخی ما دارند يا نه؟ و ديگر آنکه امروز، با آن گذشته تاريخی چه نسبتی می‌توانيم برقرار کنيم؟ يعنی شان بحث يکبار، سياسی می‌شود و از تاريخ برای اثبات بعضی نظريات امروزی استفاده می‌کنيم و گاه ديگر، چنين نيست. به هر حال بايد ماهيت و تفکرات را بشناسيم.

جريان آزاديخواه دينی در مشروطيت و تاريخ ايران که از جبهه علما صادر شده؛ کموبيش به اندازه جريان شيخ فضل الله مغفول است و اين امر دلايل بسياری هم دارد. جريان علمای آزاديخواه، در تاريخ ايران، نه از سوی جبهه علما و نه از سوی روشنفکرها به درستی مطرح نشد. در اهميت بحث تنبيه الامه و جبهه علمای آزاديخواه، همين قدر کفايت می‌کند که رييس‌جمهور ايران آقای سيدمحمد خاتمی نیز اعتقاد دارد، کتاب تنبيه الامه و نظريه علامه نايینی، ريشه و پايه‌گذار نظريه‌پردازي جامعه مدنی است و نخستين بار، ايشان اين طرح را عنوان کردند. يعنی با بيان اين حرف، تمام دورخيز تاريخی امروز را به مرحوم نايینی ارجاع می‌دهند؛ از اين منظر طرح مساله علمای آزاديخواه تا اين حد مهم و از نظر اندیشه سياسی حساس است.

جريان علمای آزاديخواه مشروطه و موقعيت تاريخی آن



پس از شهادت شیخ فضل الله نوری در سال 1327 ه. ق سه سال بعد از مشروطیت، این شبهه در جبهه علما و مقدسین بوجود آمد که مشروطه یک «فتنه» است، فتنه‌ای که روحانیت و اسلام را از بین می‌برد، نشانه این امر را هم دار زدن یک عالم مجتهد در روز سیزدهم رجب در میدان عمومی شهر می‌دانستند که به هیچ‌وجه در تاریخ ایران سابقه نداشته است. این بدبینی، نوعی انزوا بین متدینین و به تبع آن مورخین مسلمان و آنهایی که سیره و... می‌نوشتند؛ ایجاد کرد. برخی علما بی‌تفاوت شده و قضیه مشروطه را پی‌گیری نکردند. از آن طرف هم سیاست روشنفکرها، انجمنهای سری و سکولارهای مشروطه، این بود که جریان علمای آزادیخواه را تا آنجایی می‌خواستند که بتوانند آن را در برابر علمای مشروعه‌خواه قرار دهند. وقتی شیخ فضل الله و جریان مشروعه را از بین بردند؛ دیگر نیازی به این جریان آزادیخواه دینی ندیدند، بدین خاطر این جریان را به حال خود گذاشتند. در نوشته‌های احمد کسروی، یحیی دولت‌آبادی و بسیاری دیگر به روشنی می‌توان دریافت که یکباره جریان نجف و علما فراموش می‌شود. زمانی که بحث مطابقت قانون اساسی با شریعت و مطابقت مشروطیت با شریعت مطرح است، اینها مطرح می‌شوند؛ اما وقتی رقیب از صحنه کنار می‌رود؛ دیگر علمای آزادیخواه ارزشی برای طرح جدی از طرف روشنفکرها ندارند. آخوند خراسانی در سال 1329 ق یعنی دو سال پس از شهادت شیخ فضل الله، رحلت می‌کند. با فوت آخوند خراسانی و پیش از آن حاج میرزا حسین تهرانی و سپس ملا عبدالله مازندرانی، سه تن از رهبران مشروطه‌خواه نجف، پرونده جبهه علمای آزادیخواه در نجف، بسته می‌شود، ارتباط ایران با آنجا قطع شده و عراق در مسیر انقلابی تازه قرار می‌گیرد که به ثورة العشرین معروف است. از نظر سیاسی، ارتباط و رهبری مذهبی --- سیاسی نجف با ایران قطع می‌شود. البته، جبهه علمای مشروطه‌خواه در ایران به حیات خود ادامه می‌دهد؛ از جمله مرحوم حاج آقا نورالله اصفهانی --- نویسنده مقیم و مسافر --- که رهبر مشروطیت اصفهان و بختیاری بوده و قسمت مهمی از مشروطه دینی ایران به دست ایشان است. وی در مقابل جریان تندرو غیردینی در تبریز قرار دارد. آنجا، یک جریان از انجمنهای سری هست و اینجا، یک جریان معتدل دینی. مرحوم اصفهانی مدتی به عتبات می‌رود؛ زیرا دموکراتها قصد ترورش را داشتند. در جنگ جهانی اول برمی‌گردد و در دوره رضاخان شهید می‌شود. دو کتاب، تنبیه‌الامة و مقیم و مسافر مکمل یکدیگر هستند. ما نمی‌توانیم کتاب تنبیه‌الامة را به طور مستقل بررسی کنیم، این جبهه واحدی از علمای مشروطه‌خواه و علمای آزادیخواه است که راجع به آزادی، نظام مدنی، قانون اساسی و بسیاری از همین مفاهیمی که امروز، بر روی آن نظر تحقیقی داریم، نظریه دارند. در حقیقت، نظریه اینها با نظریه مشروعه‌خواه‌ها فرق می‌کند؛ یعنی وقتی به دقت نگاه کنی؛ درمی‌یابی که دو نظر است. آیا این دو نظریه در مقابل هم هستند؟ مسأله‌ای است که جای بحث دارد. در بررسی جریان مشروطیت، درمی‌یابیم که جبهه علمای آزادیخواه، یک حلقه اشتراک با علمای مشروعه دارد و یک اختلافاتی، همین جبهه نیز، یک اختلافاتی با روشنفکرها دارد و یک اشتراکاتی.

به طور معمول، در کتابهای تاریخی صحبت از مخالفت آنها بامشروعه خواهان است و دیگر سخنی جاری از اشتراکاتشان به میان نمی‌آید؛ همچنین بحثی از اختلاف اینها با روشنفکرها هم نمی‌شود؛ یعنی از هر دو زاویه، کمبود آن در تاریخ احساس می‌گردد. شایسته آن است که از هر چهار زاویه بگوییم؛ یعنی اشتراک و اختلاف با این طرف و اشتراک و اختلاف با روشنفکرها. پس این، یک جریان مستقل است. به نظر می‌آید؛ این جریان، عمیق‌ترین و موثرترین جریان در تاریخ 100 سال اخیر ایران باشد. بدون شک تأثیر جریان علمای آزادیخواه مشروطه، بیش از جریان مشروعه‌خواه بوده و دلیل آن هم، این است که به هر حال، انقلاب مشروطیت پیروز شد و مردم نیز نظام مشروطه را پذیرفتند. در نهایت، این یک جریان مردمی و تأثیرگذار بوده است.

مبانی اختلاف آزادیخواهان مقدس با آزادیخواهان نامقدس

نگرش علمای آزادیخواه با متجددین دارای تفاوت‌های فراوانی است:

یکی از این تفاوتها، احیای میراث گذشته بود. یعنی از آزادی، نظام مدنی، قانون اساسی و نهضت اصلاحگری که بعد از جریان تنباکو پیش آمد؛ می‌خواستند؛ میراث گذشته را احیا کنند و به تمدن اسلامی روح تازه‌ای ببخشند. این نخستین اختلاف جریان علمای آزادیخواه با آزادیخواهان سکولار است. شاید، این برای امروز هم ملاک خوبی باشد. یک عده با عنوان اصلاح‌طلبی و جریان اصلاحات می‌خواهند، گذشته را احیا کنند، موانع را مرتفع کرده و جامعه را در جهت اسلامی رشد بدهند. یک عده هم با طرح این شعار می‌خواهند؛ خط امام، جریان اصیل انقلاب و شیعه را مخدوش کنند، در مشروطه هم همین‌طور بوده است. از نظر علمای آزادیخواه، طرح نظریه مشروطه و آزادی‌خواهی، احیای گذشته بود. مرحوم نایینی، در صفحه 83 کتاب تنبیه‌الامة می‌گویند که اگر ما در کشور نهضت مشروطه را بر پا نکنیم؛ آزادی و نظام مدنی نگذاریم؛ چه می‌شود؟ توضیح داده و می‌گویند: «این سیل عظیم بنای تمدن بشری که از بلاد غرب به سمت ممالک اسلامی سرازیر است، اگر ماها --- روسای اسلام --- جلوگیری نکنیم و تمدن اسلام را کاملاً به موقع، اجرا نگذاریم، اساس مسلمانی، تدریجاً از آثار آن سیل عظیم محو و نابود خواهد شد، ببین تفاوت ره از کجا تا به کجاست.» بنابراین، ایشان می‌گویند که ما می‌خواهیم؛ مانع این سیلی شویم که از تمدن غربی رو به جهان اسلام آورده است، و اگر تمدن اسلامی در کشور ما احیا نشود؛ این سیل کشور ما را می‌برد. ایشان معتقد هستند، «اقامه این اساس سعادت را از روی بدهت، ماخوذ بودنش از کتاب و سنت و اجرای تمدن اسلامی (می‌شمرد) یعنی بحث ما تمدن اسلامی است که آن را از کتاب و سنت گرفته‌ایم. بحث مرحوم نایینی در تنبیه‌الامة و علمای مشروطه‌خواه، این افتراق جدی را با بحث جریان غیردینی در مشروطه دارد و آن احیای میراث تمدن گذشته است که در ذیل تمدن اسلام مطرح می‌شود نه در ذیل تمدن غربی.

نکته‌ای که در مشروطه علمای آزادیخواه وجود دارد، طرح پرسشهای جدیدی درباره تجدد و عالم جدید است که باید به درستی به آن توجه کنیم ما در جریان آزادیخواه علمای مشروطه‌خواه، در اصفهان، نجف و دیگر حوزه‌های ایران، با این حقیقت روبرو می‌شویم که اینها پرسشهای تازه‌ای را نسبت به تمدن جدید مطرح می‌کنند و سعی بر پاسخ به این پرسشها دارند. البته، این دغدغه را هم دارند که آیا می‌توانند این کار را انجام دهند یا نه. دغدغه پاسخ دادن، مساله بسیار مهمی است. آنها صورت مساله را نادیده نمی‌گیرند، معتقدند که سلی به طرف مشرق زمین آمده؛ به هر حال، چه بخواهیم و چه نخواهیم؛ تجدد به کشور ایران آمده است و ما باید برای اینها، جوابی داشته باشیم. بنابراین، نکته دومی که می‌توانیم در علمای آزادیخواه ببینیم؛ مخالفت یا موافقت آنها با دموکراسی، تجدد، مدرنیسم و این قبیل بحثها نیست، بلکه مساله این است که آنها «اسیر» این بحثها نمی‌شوند. این بحثها، برایشان مطرح هست؛ اما هیچ‌گاه «اسیر و دست بسته» نیستند. درحقیقت، از این اسارت آزادند. بر خلاف برخی متجددین امروزی که در این بحثها اسیر می‌شوند و نمی‌توانند، خودشان را آزاد کنند. علمای آزادیخواه اسیر مباحث جدید نمی‌شوند؛ اما پرسشهای جدید همواره، برایشان مطرح است. این هم، اختلاف دیگری است که ما می‌توانیم آن را ملاک قرار دهیم. امروز، برای ما تمدن غربی، پیشرفتهای غربی و حوزه تفکر غربی مطرح است، پرسشهایی هم داریم که باید جواب بدهیم، پرسشهایی را هم نسبت به آن مطرح می‌کنیم؛ اما هیچ‌گاه نباید اسیر آن مباحث، معیارها و ملاکها شویم.

مقدسین و آزادبودن از مفاهیم دایره‌های نامقدس

یکی از بحثهای مطرح، استفاده از مفاهیم سیاسی نامانوس است، به عنوان مثال وقتی امروز، حرفی زده شود که با فضای سکولار تفاوت کند؛ با یک سلسله مفاهیم سیاسی تند مثل فاشیست، آنارشیت، فالانژ و غیره... به میدان می‌آیند هر چند که خودی نیست، بلکه مفاهیم جدیدی می‌باشد که بار معنایی جدیدی هم دارد.

هر گاه یک فرهنگ سیاسی جدید با بار ارزشی جدید با ما مخالفت کند؛ باید دقت نمود که آیا با این ملاکها و مفاهیم چهقدر می‌توانیم «نسبت» برقرار نماییم؟ نکته سومی که در علمای آزادیخواه وجود دارد؛ آن است که از واژه‌های خودی استفاده می‌کنند. این نکته ظریف در تنبیه‌الامة، مقیم و مسافر و رسایل علمای بزرگ مشروطه به چشم می‌خورد که آنها با اینکه از آزادی، دموکراسی و نظام مدنی بحث می‌کنند؛ اما به هیچ‌وجه اصطلاحات و فرهنگ سیاسی غرب را بکار نمی‌برند. برخلاف نظریه‌سازان غیرمقدس که زبانشان، زبان فرنگی و غربی است و در پی پیاده کردن بسیاری از مفاهیم و واژه‌های مغرب زمین در ایران هستند.

امروزه، نیز این می‌تواند، سومین ملاک برای جدایی جریان اصلاح‌طلبی و آزادیخواهی در ذیل تمدن اسلامی با جریان اصلاح‌طلبی، آزادیخواهی و جامعه مدنی در ذیل تمدن و تفکر غربی باشد. حال، ما از چه واژه‌هایی استفاده می‌کنیم؟ وقتی کمونیستها و چپها، بحث امپریالیسم را مطرح می‌کردند؛ امام‌خمینی(ره) به عنوان یک مصلح شیعه با استفاده از حافظه غنی فرهنگی اسلامی واژه استکبار را عنوان نمودند و از جنگ فقر و غنا صحبت کردند؛ یعنی با واژه‌های قرآنی و واژه‌هایی که از دل فرهنگ اسلامی بر آمده است؛ جامعه را مرزبندی کردند. همین بحث چپ و راست که امروز، همه حوزه‌های سیاسی را اسیر خود کرده و نمی‌توانیم از شر تقسیم‌بندی کاذب آن به درستی و سلامت راحت شویم. کوتاهی ما در این است که خود ما چیز جدیدی درست نمی‌کنیم. در بحثهای سیاسی، ما باید خودمان بیندیشیم و با توجه به فرهنگ سیاسی خویش واژه‌هایی را تبیین کنیم. علامه نایینی در تنبیه‌الامة و مجتهد اصفهانی در مقیم و مسافر، در طرح آزادی، اسیر واژه‌های فرنگی نیستند، آنها به دموکراسی، نظام مدنی و آزادی نظر دارند، می‌خواهند به پرسشهای جدیدی پاسخ بدهند و سوالات جدیدی هم مطرح می‌کنند؛ اما مغلوب فرهنگ، فضا، جاذبه و دامنه‌های غرب نمی‌شوند و در ذیل آن تمدن هم بحث نمی‌کنند. با این سه ملاک مهم، می‌توان جریان علمای آزادیخواه را از سکولاریسم آزادیخواه جدا کرد.

طرح کشور مقدس و بنیادهای آن



اختلاف دیگری که نمود پیدا می‌کند در صورت مسایل مطرح شده، می‌باشد؟ به نظر می‌آید این زاویه نگرش نیز با مسایل روز ما منطبق است، یعنی بین تذکر تاریخی گذشته و امروز، سنخیت وجود دارد. هر وقت، در تاریخ ایران مقدسات مطرح شده؛ مردم برایش فداکاری کردند. سه مقطع را می‌توان در نظر گرفت. وقتی صفویه با شیعه پیوند خورد؛ مقدس شد، شاه این کشور هم مقدس گردید. اینکه در رساله‌ها و کتابهای علما در دوره صفویه یا بعد از آن شاه قداست دارد، بدین خاطر است که، خود آن کشور، مقدس می‌باشد. در حقیقت، شیعه برای نخستین‌بار، به یک حکومت مستقل رسید و برایش قداست قایل شد، برای همین هم جامعه را به خوبی رشد داد. مرتبه دیگری که می‌توانیم لفظ مقدس را در نظام سیاسی ببینیم؛ در مجلس است. در دوره مشروطه مجلس مقدس می‌گفتند. اینک، ما نظام مقدس می‌گوییم. شاید سومین‌باری که لفظ مقدس مطرح شد؛ در همین انقلاب اسلامی است. ولایت فقیه به نظام قداست داد. به همین خاطر، جنگ ما هم دفاع مقدس شد. تاریخ ایران اثبات می‌کند که هر بار این مقدسات کنار رفته؛ روند تاریخ تغییر نموده است، رشد کشور متوقف شده مردم هم در ادامه کناره گرفته دیگر اشتیاق و هیجان ملی از خود بروز نداده‌اند. در دوره صفویه، مقدسات کنار رفت؛ قاجار بر سر کار آمد. ارتباط مردم با حکومت قطع شد و فضایی از انحطاط، جامعه را فراگرفت. در مشروطه هم وقتی نهضت مقدس عدالتخانه کنار رفت؛ مجلس مقدس نیز کنار رفت و رضاخان از دل این مقدس‌زدایی آن بیرون آمد.

مرحوم نایینی می‌گوید: «می‌خواهیم؛ تمدن اسلامی را احیا کنیم.» پس امروز هم جامعه مدنی با نظام مشروطه قابل تطبیق است. با مقدسات کار دارند.

بحث جمهوری، ولایت و ملاک مقدس در آن

آزادی‌خواهان نامقدس چه می‌خواهند؟ همین واژه‌ها را بدون تقدس می‌خواهند. بحثی که امروز مطرح می‌کنند؛ یعنی «جمهوری و ولایت» در همین راستا می‌باشد. آنها می‌خواهند این دو را از یکدیگر تفکیک کنند و قداست را از آن بگیرند. تصور می‌کنند؛ اگر قداست را حذف نمایند؛ در این صورت مردم می‌مانند. این اشتباه است، زیرا اساس ارتباط قطع می‌شود. دیگر هیچ‌چیز نمی‌ماند. صفویه نشان داده، مشروطه، تجربه دوم است و اکنون می‌خواهند تجربه سوم را هم پیاده کنند. مقدس‌بودن، چهارمین اختلاف علمای آزادیخواه، با جریانها و دایره‌های غیرمقدس است. اینها می‌خواهند مقدسات را احیا کنند و آنها کاری با آن ندارند. حالا مشکل کجاست؟ مشکل اینها در تحلیلهایی است که نجف دارد. می‌گویند؛ وقتی کشور صفوی تشکیل شد؛ مشکل استقلال‌مان حل گردید، یک دولت شیعه در ایران مستقل بوجود آمد؛ «دولت مقدس شیعه». اگرچه، مشکل استقلال حل شد؛ اما جنگ قدرت‌بین طوایف آغاز گردید. با روی کار آمدن قاجارها، جنگ فرقه‌ای هم تمام شد؛ یعنی قزلباشها کنار رفتند و قجرها ماندند. به هر حال، استقلال ایران بدون جنگ فرقه‌ای مستحکم گردید و به‌ویژه پس از نادرشاه تنها مشکلی که باقی ماند؛ ظلم حکام بود. نهضت مشروطه و علمای آن می‌خواهند؛ این ظلم را از بین ببرند. اینجاست که بحث عدالت مطرح می‌شود.

عدالت مقدس ناقد ظلم نامقدس

دو چیز در تشیع خیلی مهم است، امامت و عدل. این دو همیشه با یکدیگر مطرح می‌شود. مرحوم آیت‌الله میرزای شیرازی در فتوای معروف خود در جنبش تنباکو مطرح نمودند که، «الیوم استعمال توتون و تنباکو بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان(عج) می‌باشد.» ایشان امامت و مهدویت را در مقابل سلطنت مطرح می‌کنند. طوری که درویش، قلندر و اوباش می‌گویند: «ما شراب می‌خوریم، به هر حال امید است شفاعت شویم؛ اما اگر قلیان بکشیم؛ کی ما را شفاعت می‌کند؟ این، تأثیر حکم ولایی است، حکم دینی و مقدس است وقتی امامت، ولایت و مهدویت مطرح می‌شود؛ بلافاصله بحث عدالت به دنبال آنها می‌آید. تاریخ حکایت می‌کند پانزده سال پس از جنبش تنباکو، نهضت عدالتخانه شکل می‌گیرد. این حرکت روند صحیحی داشته است. این پنجمین اختلاف علمای آزادیخواه با روشنفکران است. جنبش عدالتخانه، براساس واقعیت تاریخی ایران و مفاهیم شیعی و ملی صورت می‌پذیرد. بر خلاف آن متجددین آن روز مانند امروز به استبداد و ظلم، یک نگاه وارداتی دارند. نگاه علمای ما نسبت به استبداد، بسیار عمیق‌تر از نگاه وارداتی است.

برای روشن‌شدن موضوع، ذکر استناداتی تاریخی مفید خواهد بود، مثلاً به مرامنامه حزب اجتماعیون --- اعتدالیون و حزب دیگری که رساله‌ای به نام دفاع از استقلال وطن دارد که در سال 1329 ه.ق در حکم جهاد بوده است. اشاره می‌کنیم سپس، این را با مثالی از تنبیه‌الامة و مقیم و مسافر مقایسه و ارزیابی کنیم.



مرام حزبی می‌گوید: «جرات و جلالت ژاندارک را که دختر دهاتی هجده ساله‌ای بیش نبود، به خاطر آورد» آیا به مردم ما می‌آید که ژاندارک را به یاد آورند. مردم آن زمان چه می‌دانستند؟ ژاندارک که بوده است؟ همان‌قدر که امروز هم به درستی نمی‌دانند او کیست!! شاید حالا هم شما ندانید! «وقتی انگلیسی‌ها تمامی صفحات شمالی فرانسه را متصرف شده بودند؛ به محض بروز فی‌الجمله جرات و رشادت ژاندارک، چگونه دشمنان خارجی را از وطن خود دور و مملکت فرانسه را از مخاطرات نجات داد. تاریخ معاصر پاریس تا قشون اجنبیه را از جلوی چشم خود بگذرانید.» مردم چه می‌دانستند که پاریس چگونه بوده تا آن را از جلوی چشم خود بگذرانند. «ژاندارک»، «پاریس»، «لونی چهاردهم»، «روسپیرو» و «دانتون» عبارات نامانوسی برای مردم آن روز ایران بوده‌اند. آنها چه می‌دانستند؟ استبداد یعنی چه؟ مقیم و مسافر و تنبیه‌الامه هر دو، در یک زمان و به سال 1327 ه.ق نوشته شده‌اند؛ یعنی در زمانی که مشروطه قدری سقوط کرده و زیر سوال رفته است و اینها می‌خواهند؛ از نظام مشروطه دفاع کنند. مرحوم نایب‌الدین در نجف با نخبگان و حوزه صحبت می‌کند و از اصول دموکراسی، آزادی و نظام مدنی مشروط دفاع می‌کند و حاج آقا نورالله مجتهدی که حکومت اصفهان را در اختیار دارد، می‌خواهد از مشروطه در بین عوام و خواص دفاع کند این دو رساله، با علما و متدینین مواجهه و مناظره می‌کند؛ نه با روشنفکرها. نویسندگان در همین رسایل، تفاوت مرحوم حاج آقا نورالله با مرحوم نایب‌الدین، در داشتن حکومت است. ایشان به اصطلاح امروزیها کار اجرایی کرده است می‌خواهد مردم را را قانع کند و در ایران زندگی می‌کند؛ یعنی، دستی از دور بر آتش ندارد، وارد معرکه است. مرحوم نایب‌الدین در نجف زندگی می‌کند، آزادیخواهی است که به هر حال در ایران نیست، او نظریه‌پردازی است که می‌خواهد علما را قانع نماند. این دو تیپ، هر دو دارای یک هدفند. آنها در نشان دادن استبداد، می‌گویند: «ما که مشروطه درست کردیم؛ می‌خواهیم؛ استبداد نباشد. استقلال از زمان صفویه بدست آمده، جنگ فرقه‌ای هم تمام شده، حالا فقط ظلم حکام مانده» که می‌خواهند؛ این را کم کنند. در نوشته‌های غیردینی و ضدشیعی مانند کتابهای مهدی ملک‌زاده و کسروی، استبداد ایران دو شاخه دارد، نخست، شاخه دینی و دیگری شاخه حکومتی. می‌گویند که این دو شاخه با یکدیگر همدست شده‌اند و مردم در بی‌خبری بسر می‌برند و روشنفکری هم زیر سنگ آسیاب این دو، له می‌شود. آنها استبداد را این‌گونه تصویر می‌کنند. ببینیم؛ علمای آزادیخواه استبداد را چگونه ترسیم می‌کنند؟ مقیم و مسافر چنین می‌گوید: «یک موقع رفته بودم؛ نزدیک یک منزل سوتخو نزدیکی‌های مشهد و دیدم که صاحب‌خانه‌ای التماس کرد که اگر چلو طبخ کردید؛ آبش را به من بدهید. متحیر شدم که جهت چه چیز است، به طبخ سپردم که آب چلو به او بدهد و سفارش کردم که بفهمد؛ آب چلو را برای چه می‌خواهد. ساعتی نگذشت؛ طبخ مراجعت نمود و گفت که در پشت اتاق آنها رفته بودم؛ دیدم؛ با کمال میل و شوق و شغف: این آب چلو را از دست یکدیگر می‌ربودند و سبوس جو و ارزان در آن می‌ریختند. دلم بر بیچارگی آنها سوخت و سفارش کردم که وقت کشیدن غذا، طبخ یک قاب چلو جهت آنها ببرد. وقتی برد؛ عوض آنکه مسرور شوند؛ یک مرتبه، صدای گریه از اطاق بلند شد. خیلی حیرت کردم، با رفیقی که داشتم؛ به منزل آنها رفتم و دیدم؛ قاب چلو جلوی آنها گذاشته و گریه می‌کنند؛ به قسمی که بنده و رفیق به گریه افتادیم. پس از مدتی به آنها قسم دادم که سبب گریه چیست؟

صاحب‌خانه با گریه و نوحه در حالی که اشک از چشمش سرازیر بود؛ گفت که این مساله به شما ربطی ندارد. از شما ممنونیم، گریه ما علت دیگری دارد. گفتیم که چلو که می‌خواهید بخورید؛ برای چه گریه می‌کنید؟ گفت که ما وقتی این غذای لذیذ را می‌خوریم؛ یاد قصه‌ای می‌افتیم. سبب گریه ما این است که سال گذشته، محصولی که از این ملک عاید ما می‌شد؛ به قیمت نازل فروختیم و بابت مالیات تسلیم کردیم. چیز دیگری برای ما باقی نماند. بعد فروعات حواله کردند، دو عدد بره و گاوی که باقی مانده بود. (و مایه معدن شما)؛ آن هم فروختیم و وجهش را تسلیم کردیم. بعد از آن، خرج ولایتی و رسوم پیشکاری حواله کردند، دیگر، چیزی برای ما باقی نماند. مامورها به سختی مطالبه می‌نمودند، دختری داشتیم سه ساله، ناچار او را برداشته و به نزد ترکمنها که نزدیک ما آمده بودند، بردیم و او را به هفت تومان و پنج ریال فروختیم. وقتی خواستیم؛ دست آن دختر سه ساله را در دست ترکمن بگذاریم؛ آن دختر که چشمش به ترکمن افتاد؛ مثل جوجه مرغ لرزید، آمد و فریاد کرد، خود را به دامن انداخت (دامن پدر و مادر) و من از راه محبت پدری، دلم نمی‌آمد؛ بچه‌ام را به اینها بدهم، از طرفی هم فروخته بودم؛ به اینها نوازشش کردم، جوری که روی زانوی من خوابش برد، من چون چاره نداشتم؛ سر او را از دامن خود به زمین گذاشتم و به شخص ترکمن گفتم تا من غایب نشدم؛ او را از خواب بیدار نکن و خود، با چشم گریان به خانه آمدم. خب! بچه‌ام را فروختم؛ ولی می‌لرزید این بچه، وقتی می‌خواستیم، تسلیم ترکمن‌ها کنم. نمی‌دانم؛ از ندیدن من به او چه گذشت. خدا می‌داند؛ امشب که شما این طعام لذیذ را برای من فرستادید؛ من و مادرش هر وقت، چنین غذای لذیذی می‌خوریم؛ به فرمان می‌آید که دخترمان در چه حالی است و در کجاست؟ بی‌اختیار گریه می‌کنیم.» توجه کنید! این یک صحنه از استبداد و ظلم ایران است که ترسیم می‌شود. در صحنه‌های وحشتناک‌تری می‌گوید: «رفتیم به یکی از دهات، آنجا دیدیم که همه ترسیدند و یک ولوله‌ای در ده هست، گفتیم که چه خبره؟ گفتند که حکومت ایالت جلیله می‌خواهد، به شکار برود، می‌خواهد، از این ده رد شود. گفتیم که خب! رد شود؛ مگر چطور می‌شود؟» اینها معتقدند که وقتی ایالت می‌خواهد، رد شود؛ ده مال آنهاست. «خلاصه فراش و عملجات ایالت جلیله، متعرض ناموس و زن و تمام دختران اهل قریه شدند، نوعروسی بود که در حضور شوهرش به دست ده نفر مهتر و فراش اسیر بود. مختصراً عرض کنم، آن شب صبح نشد؛ مگر آنکه دختر و زن و پسری که او را بی‌سیرت ننموده باشند. من نهایت کاری که توانستم بکنم این بود که زن صاحب‌خانه را در یک اتاقی که داشتم؛ مخفی کردم و از دست اشرار محافظت نمودم.» این هم تصویر یک صحنه از گذر ایالت جلیله از یکی از روستاها. اینها چنین صحنه‌هایی را می‌دیدند که به حکومت مشروطه، حکومت قانون و عدل و عدالت متمسک می‌شدند. جمله زیبایی در مقیم و مسافر وجود دارد: «وقتی بنای سلطنت بر استبداد شد؛ تمام افراد به استبداد عمل می‌کنند. هر قوی و زبردست به ضعیف و زبردست خودش ظلم می‌کند. گاه می‌شود؛ استبداد کدخدای ده از استبداد سلطان بیشتر است.» برای نمونه می‌گوید: «در یکی از دهات محقر، زن یکی از کدخدایان که بسته به شخص بزرگ دولتی بود. حمام آنجا را فُرق کرده بود. زن رعیت با طفلش، غفله یا عمدا در آنجا رفته بود. وقتی زن کدخدا می‌فهمد؛ زن رعیت زودتر رفته حمام (حالا مثلاً حمام‌های قدیم و خزینه و...) متغیر شد، حکم کرد؛ درب حمام را روی آنها ببندند و آنها از شدت آتش و گرما در آن حمام در بسته، فوت شدند.» نویسنده، تمام این صحنه‌ها را با ذکر سند نقل می‌کند. می‌گوید: «رفتار این حکومتها با مردم این طور بود که یکی از وزرای خاین از سلاطین، مرغی را زنده آورد در حضور پادشاه، یکی‌یکی پرهای آن مرغ را کند تا آنکه مرغ بی‌جان شد، روی زمین انداخت؛ به پادشاه عرض کرد که: رعیت را باید این‌طور کرد که قدرت ممانعت سلطان نداشته باشد» ملاحظه کنید! تصاویر استبداد در کتابهای علمای آزادیخواه چقدر واقعی و ملموس است و بر محیط ما منطبق می‌باشد. مثال دیگری بیابورم. نقل می‌کند: «حکومت، نشسته بود و به بیرون نگاه می‌کرد، دید که دو تا گاو خیلی قشنگ را دارند می‌برند، گفتند که این گاوها را چند

می‌فروشد؟ دیدند؛ 60 تومان است. گفت که من می‌خواهم، به صاحب گاو که آدم معتبری بود، 60 تومان پول، عصر بدهم. فرمایشهای حکومت را صدا کرد و گفت که 60 تومان برای من از همین دهات اطراف جور کنید. اینها گشتند و دیدند که یک حاجی ابراهیمی هست، این بیچاره تازه از مکه برگشته، حاجی و پولدار است رفتند و ریختند در خانه‌اش و گفتند که حکومت تو را خواسته و ما باید سر تو را ببریم، حکومت خواسته و نمی‌دانیم چه کار کردی، گفت که من کاری نکردم. به او می‌گویند که شنیده شده، شما روز قبل در بازار به خاله حضرت والا، دست زدید و نظر داشتید و حضرت والا ناراحتند. می‌گویند که بابا! من امروز از مکه آمدم و خاله حضرت والا 90 سالش است، اصلاً به درد ما نمی‌خورد، این چیه؟ می‌گویند که نمی‌دانیم، حضرت والا ناراحتند. خلاصه جمع شدند و 60 تومان از این حاجی بدیخت با کتک می‌گیرند، ده تومان هم برای خودشان می‌گیرند، یعنی 70 تومان می‌گیرند و او را ولش می‌کنند. حضرت والا می‌گوید که خب! ببینیم؛ شما از کجا جور کردید؟ قصه را می‌گویند. می‌گوید که اول خود این فرایش را یک کتک مفصل بزنی که متلک و تهمت به خاله من بسته‌اند. پس، حالا باید 300 تومان بگیرید. دوباره فرایش می‌آیند و می‌گویند که حضرت والا، دیگر الان غیرت ناموسی‌شان گل کرده و باید 300 تومان بدهید. می‌گوید که من پول دادم و خاله ایشان دیگر مورد ندارد. 300 ازش می‌گیرند. می‌گوید که دیگر هیچ‌چیز برایش نمی‌ماند که حتی این حاجی به نان شیش هم محتاج می‌شود؛ از همین تهمتی که....

تمام سخن مرحوم نایینی و حاج آقا نورالله این است: «ما نمی‌گوییم که اسلامی است. اگر بتوانیم این ظلم را تمام می‌کنیم و اگر نتوانیم، کمش می‌کنیم. ما اصلاً نمی‌گوییم اسلامی است. همه اینها...» بحث مهم‌تری در اندیشه سیاسی پیش می‌آید و آن این است که مرحوم شیخ فضل‌الله و علمای مشروطه‌خواه، بحث مشروعیت نظام را مطرح می‌کردند و می‌گفتند: «مشروعیت از کجاست؟» این بحثی است که ما امروز هم داریم، مشروعیت نظام از کجاست؟ علمای مشروطه‌خواه، به هیچ‌وجه بحث مشروعیت نظام را مطرح نمی‌کردند، خودشان قبول داشتند که نظام مشروطه، مشروع نیست و نمی‌گفتند: «مشروع است، بلکه می‌گفتند: «قدر مقدور است. بهتر از استبداد است.» و نمی‌گفتند که اسلامی می‌باشد.

در اینجا می‌توان به تفاوت ششم بین علمای آزادیخواه و متجددین رسید، هم در آن دوره و هم در این دوره. بحث علمای آزادیخواه در نجف و ایران، بحث مقبولیت است، نه مشروعیت. بحث این است که در حال حاضر، نظام استبدادی کارایی خود را از دست داده، به مردم ظلم کرده است و اینک، مردم، طالب عدالت شده‌اند. ما قالب نظام عدالت را بیشتر می‌پسندیم؛ زیرا نسبت به استبداد کارایی دارد. در این کتابها مطرح شده که حکومت نظام قدر مقدور یا نظام مدنی یا مشروطه یا مقیده یا دستوری، واسطه است. در کتاب مقیم و مسافر بحثی بین علمای مشروطه‌خواه و علمای مشروطه‌خواه عنوان می‌شود که می‌گوید: «شما چطور می‌گویید؛ مشروطه مشروع نیست، ما معتقد هستیم که اصلاً ممکن نیست مشروطه اسلامی بشود. علتش هم این است که نظام مشروطه، یک نظام مبتنی بر پادشاهی است و کسی نمی‌تواند اساس سلطنت را مشروع کند.» این نقد علمای مشروطه‌خواه درباره مشروطه مشروع است. عالم مشروطه‌خواه با صراحت می‌گوید که چگونه به چنین سلطنتی که آن را نامشروع می‌دانید؛ مشروع اسلامی می‌گویید؟ ما سلطنت را مشروع نمی‌دانیم؛ اما می‌خواهیم مجلسی درست کنیم که بتواند براساس نظریه اسلام، احکام را پیاده کند و تا آنجا که از دستش برمی‌آید؛ ظلم را کم می‌کند. ما با دادن عنوان اساس اسلامی، روی آن صحنه نمی‌گذاریم. ما معتقد هستیم که چوپان، جهت نگهداری گوسفند است، نه گوسفند، جهت نگهداری چوپان. در اصل، کار چوپان این است که گوسفند را از دست گرگ نجات بدهد. سلطنت جدید قاجار در ایران، دیگر نمی‌تواند این کارها را انجام دهد. دست‌کم، سلطنتهای قبلی شوکت و عزتی به اسلام می‌دادند و دولت اسلامی را در مقابل دولتهای بیگانه حفظ می‌کردند؛ اما اینک، این را هم از دست داده‌اند؛ یعنی سلطنت فعلی نمی‌تواند کشور را حفظ کند و کشور و رعیت را به دست گرگ داده و چوپانی است که گوسفند را جهت خوشگذرانی خودش می‌خواهد؛ نه جهت محافظت گوسفند. نکته‌ای دیگری که مورد بحث قرار می‌گیرد؛ بستن مشروطه‌خواه‌ها در سفارت انگلیس است. این بحث فصل تمایز علمای آزادیخواه از روشنفکران ایدئولوژیک عصر مشروطیت می‌باشد که مطبوعات امروز، زیاد به آن می‌پردازند.

در پاسخ این سوال که چرا کشورهای غربی از برخی جریانهای اصلاح‌طلبی در ایران حمایت می‌کنند؟ می‌گویند که به دلیل اشتراک منافع است. گاهی، منافع کشورهای غربی و سیاستهای آنان با منافع جنبشهای اصلاح‌طلبی غرب‌گرا، همسو می‌شود و یا منافع ملت با منافع یک کشور غربی گره می‌خورد که در هر دو صورت اشکالی ندارد، مانند زمان مشروطه که مردم در سفارت انگلستان به بست نشینند. منافع انگلیسی‌ها ایجاب می‌کرد که ایران استبدادی نباشد و این، به نفع ملت ما شد. این نظریه، بسیار ساده‌لوحانه است. درحقیقت، این، اختلاف بعدی علمای آزادیخواه با متجددین می‌باشد. رسایل علمای آزادیخواه به‌ویژه تنبیه‌الامة و مقیم و مسافر، به هیچ‌وجه منافع جنبش اصلاح‌طلبی و آزادیخواهی و نظام مدنی ایران را با منافع غرب یکی نمی‌دانستند. خیلی مهم و با ارزش این است که اینها به یک صورت، مساله را نگاه نمی‌کنند. اینک، تفاوت اساسی آزادیخواه‌های تاریخی با برخی آزادیخواه‌های کنونی روشن می‌شود. وقتی مشروطه‌خواه‌ها از آزادی سخن می‌گفتند؛ منظورشان، رهایی از استبداد حضرت والا و استعمار خارجی بود. در دوره‌ای از آزادی می‌گفتند که کشور در چنگ استعمار خارجی بود، مانند شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی که پیش از پیروزی انقلاب مطرح می‌شد. در آن زمان، ایران در دست یک رژیم آمریکایی بود و آزادی به معنای رهایی از اسارت آن بود. حالا، اینها از همین واژه بهره‌برداری می‌کنند، آزادی که امروز خواهان آن هستند، آزادی در یک فضای دموکراتیک غربی است و می‌خواهند، همه آن چیزها را به اینجا بیاورند. آزادیخواه‌های حقیقی 100 سال پیش، ضداستعماری و ضدغربی‌اند، اما اینک، کسانی این لفظ را بکار می‌برند که ضدغربی بودن برایشان مطرح نیست. شعار آزادی، دستاویزی برای آنها شده است. درگذشته، اگر کسی از لفظ آزادی می‌گفت؛ سفارت انگلیس و دیگر سفارت‌خانه‌های خارجی، مدعی او می‌شدند، حکام او را اذیت می‌کردند، کاربرد این لفظ آسان نبود. علمای بزرگ آزادیخواه که از این لفظ، استفاده می‌کردند؛ به دنبال اعتبار

اجتماعی یا موقعیت نبودند، آنها واقعیت اجتماع را می‌دیدند و می‌خواستند؛ با طرح آزادی مقابل استبداد داخلی و استعمار خارجی بایستند. نمونه‌های بسیاری از مخالفت شدید آزادیخواهان دوره مشروطه وجود دارد. مانند شهید مدرس که حکومت رضاخانی و دولت انگلستان چه بلایی بر سرش آوردند. دولت انگلستان به آزادیخواه‌های ایرانی عتبات اجازه ورود به ایران نمی‌داد. متأسفانه، تاریخ مشروطه ما را به گونه‌ای نوشته‌اند که چهره آزادیخواه‌های ضدانگلیسی و ضدغربی کمرنگ شده است. مثال دیگری می‌توان آورد؛ وقتی مشروطه‌خواه‌ها تهران را فتح کردند؛ شیخ فضل‌الله حاضر نشد؛ زیر پرچم روس و حتی کشور عثمانی بروید. گفت: «برای من، به عنوان یک عالم شیعه که ریشم را 70 سال برای اسلام سفید کردم؛ بد است زیر بیرق کفر بروم.» در حالی که، وقتی محمدعلی شاه مجلس را به توپ می‌بندد و مشروطه‌خواه‌ها فرار می‌کنند؛ بیشتر آنها به سفارت انگلستان پناهنده می‌شوند. هنگام مرور تاریخ، تقی‌زاده به سرعت از آن می‌گذرد و می‌گوید: «حفظ جان بود.» اگر، به حقیقت، مساله حفظ جان است، چرا شیخ فضل‌الله حاضر نشد؛ برای حفظ جان‌ش زیر پرچم روس بروید؛ اما شما که آن زمان هم انقلابی و تندمراج بودید و شعار می‌دادید؛ یا مرگ یا آزادی، نخواستید؛ به خاطر آزادی تا پای مرگ بایستید و به سفارت انگلیس پناهنده شدید. مرحوم نایینی در تنبیه‌الامه، صفحه‌های 49 و 50 می‌گوید: «چنانچه باز هم مسلمانان از این سکوت و غفلت به خود نیایند؛ (این احیای دینی و اسلامی است) و کما فی‌السابق، در ذلت عبودیت فراعنه امت (نمی‌گوید فاشیست‌های امت، فالانژهای امت، دیکتاتورها، لفظی به کار می‌برند که از فرهنگ اسلامی و بومی است، یعنی از اصطلاحات فلسفه سیاسی اروپا در قرن هجدهم و نوزدهم استفاده نمی‌کند؛ بلکه از فضای واژه‌های اسلامی بهره می‌گیرد) و چپاول مملکت باقی بمانند؛ چیزی نخواهد گذشت که العیاذ بالله تعالی مانند مسلمین آفریقا و اغلب آسیا و غیرذالک، نعمت شرف و استقلال قومیت و سلطنت معظم‌اسلامیه را از دست داده و تحت حکومت نصارا اسیر و دوره‌ای نخواهد گذشت که مانند اهالی آندلس و غیرها، اسلامیتشان به تنصّر و مساجدشان به کنیسه و اذانشان به ناقوس بلکه اصل لسانشان مانند آنها مبدل و روضه منور امام هشتمشان هم پایمال نصارا خواهد شد.» به تعبیر و تفسیر مرحوم نایینی درباره آزادی باید دقت ویژه نمود که اگر چنین نکنید؛ اساس اصل اسلام از بین می‌رود.

ادامه دارد

پی‌نوشت‌ها:

1- متن سخنرانی دکتر موسی نجفی که در دانشگاه علوم اسلامی رضوی در مشهد ایراد شده است.

جریان آزادیخواه دینی در مشروطیت و تاریخ ایران که از جبهه علما صادر شده؛ کم‌وبیش به اندازه جریان شیخ‌فضل‌الله مغفول است

سیاست روشنفکرها، انجمنهای سری و سکولارهای مشروطه، این بود که جریان علمای آزادیخواه را تا آنجایی می‌خواستند که بتوانند آن را در برابر علمای مشروعه‌خواه قرار دهند.

جبهه واحدی از علمای مشروطه‌خواه و علمای آزادیخواه است که راجع به آزادی، نظام مدنی، قانون اساسی و بسیاری از همین مفاهیمی که امروز، بر روی آن نظر تحقیقی داریم، نظریه دارند.

یک عده با عنوان اصلاح‌طلبی و جریان اصلاحات می‌خواهند، گذشته را احیا کنند، موانع را مرتفع کرده و جامعه را در جهت اسلامی رشد بدهند. یک عده هم با طرح این شعار می‌خواهند؛ خط امام، جریان اصیل انقلاب و شیعه را مخدوش کنند،

ما در جریان آزادیخواه علمای مشروطه‌خواه، در اصفهان، نجف و دیگر حوزه‌های ایران، با این حقیقت روبرو می‌شویم که اینها پرسشهای تازه‌ای را نسبت به تمدن جدید مطرح می‌کنند

نکته دومی که می‌توانیم در علمای آزادیخواه ببینیم؛ مخالفت یا موافقت آنها با دموکراسی، تجدد، مدرنیسم و این قبیل بحثها نیست، بلکه مساله این است که آنها «اسیر» این بحثها نمی‌شوند.

نظریه‌سازان غیرمقدس که زبانشان، زبان فرنگی و غربی است و در پی پیاده کردن بسیاری از مفاهیم و واژه‌های مغرب زمین در ایران هستند.



در دوره مشروطه مجلس مقدس می‌گفتند. اینک، ما نظام مقدس می‌گوییم. شاید سومین باری که لفظ مقدس مطرح شد؛ در همین انقلاب اسلامی است. ولایت فقیه به نظام قداست داد. به همین خاطر، جنگ ما هم دفاع مقدس شد.

جنبش عدالتخانه، براساس واقعیت تاریخی ایران و مفاهیم شیعی و ملی صورت می‌پذیرد. بر خلاف آن متجددین آن روز مانند امروز به استبداد و ظلم، یک نگاه وارداتی دارند. نگاه علمای ما نسبت به استبداد، بسیار عمیق‌تر از نگاه وارداتی است.

جمله زیبایی در مقیم و مسافر وجود دارد: «وقتی بنای سلطنت بر استبداد شد؛ تمام افراد به استبداد عمل می‌کنند. هر قوی و زبردست به ضعیف و زبردست خودش ظلم می‌کند. گاه می‌شود؛ استبداد کدخدای ده از استبداد سلطان بیشتر است».

در پاسخ این سوال که چرا کشورهای غربی از برخی جریانهای اصلاح‌طلبی در ایران حمایت می‌کنند؟ می‌گویند که به دلیل اشتراک منافع است. گاهی، منافع کشورهای غربی و سیاستهای آنان با منافع جنبشهای اصلاح‌طلبی غرب‌گرا، همسو می‌شود.

وقتی محمدعلی شاه مجلس را به توپ می‌بندد و مشروطه‌خواه‌ها فرار می‌کنند؛ بیشتر آنها به سفارت انگلستان پناهنده می‌شوند. هنگام مرور تاریخ، تقی‌زاده به سرعت از آن می‌گذرد و می‌گوید: «حفظ جان بود.» اگر، به حقیقت، مساله حفظ جان است، چرا شیخ فضل‌الله حاضر نشد؛ برای حفظ جاننش زیر پرچم روس برود؟

© کلیه حقوق متعلق به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی می‌باشد.

توسعه و طراحی: (A.C.A CO (<http://aca.ir>)

